

بقلم: آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهنه‌های ملی ایران

(۱۳)

بعد از قیام ملی و دلیرانه و عجیب مردم طبرستان در سال ۱۶۹ هجری که جریان واقعه آن در شماره قبل بیان گردید خطه زرخیز و مرد پرور طبرستان از وجود تازیان پرتوقع و خودخواه که حکمرانی و تسلط در کشورهای غیر عرب را حق مسلم خود میدانستند و برخلاف گفتار پیغمبر اسلام بر خورداری از آسایش و نعمتهای زندگی را جز برای قوم خود برای اقوام دیگر نمی‌خواستند خالی شد.

در این موقع مهدی خلیفه عباسی در حجاز و عراق با طرفداران سادات علوی که خلافت اسلام را حق مسلم اولاد علی (ع) می‌دانستند در کشمکش و زد و خورد بود.

خالد بن برمک و حماد بن عمر الذهلی نمایندگان وی که در آن زمان در ری بودند جریان واقعه طبرستان و قیام ملی مردم از خود گذشته و دلیران سامان را برای خلیفه نوشتند و توسط یکی از عمال مورد اعتماد خلیفه بنام سالم فرغانی که به شیطان فرغانی معروف بود نزد مهدی خلیفه عباسی گسیل داشتند.

خلیفه پس از اطلاع از جریان واقعه طبرستان با کمال تأسف اظهار داشت در بین سرداران عرب کسی نیست که به طبرستان رود و سر و نداد هرمزد را پیش من آورد.

سالم فرغانی که در مجلس حاضر بود گفت چنانچه خلیفه لشکر کافی در اختیارم بگذارد در رفع این مهم اقدام خواهم نمود.

سالم با عده زیادی از افراد جنگی عرب که طبق دستور مهدی خلیفه عباسی

گرد آوری شده بودند عازم طبرستان گردید تا به صحرای اصرم در ایالت طبرستان فرود آمد .

ونداد هرمزد حکمران مقتدر طبرستان که پس از قیام خونین مردم آن سامان هر روز انتظار لشکرکشی از طرف خلیفه را داشت پس از اطلاع از حرکت سالم با افراد سپاه و زبده سواران از جان گذشته خود به پیشواز رفت جنگ سختی بین دو سپاه در گرفت ونداد هرمزد و سالم نیز مدتی بجنگ تن بتن پرداختند ونداد هرمزد حملات سختی را که سالم باو فرود آورد با کمال رشادت و شہامت رد کرد عاقبت هیچیک فائق نشدند و با رسیدن شب دست از مقاتله و جنگ برداشتند .

بطوریکه ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (۱) تصریح نموده است : ونداد - هرمزد در آن شب به هرمزد آباد فرود آمد چون صبح شد یکی از بهترین اسبان خود را زین و برگی زرین بر نهاد و رو به افراد سپاه خود کرد و گفت ای قوم بدانید که دشمن اینست که شما دیده اید و شوکت و قوت من نیز دیروز مشاهده کرده است و شما شیر مردان طبرستانید . کیست از شما که این اسب آراسته را بستاند و نبرد او قبول کند .

سه نوبت همین جملات را تکرار نمود و هیچیک از افراد او جواب ندارند تا اینکه پسر خود او بنام ونداد امید که کودکى بیش نبود داوطلب جنگ با سالم گردید و تعهد کرد که سردشمن را نزد پدر آورد .

نصیحتهای پدر و اطرافیان در این کودک دایر و هیمن پرست سودی نبخشید و عاقبت باتنی چند پنهانی و از طریق بیراهه باردو گاه لشکریان سالم رسید و این جوان از خود گذشته عاقبت در يك جنگ تن بتن با تکای نیروی ایمان ملی و همچنین ترغیب دائی خود کوهیار ، سالم فرغانی یا شیطان فرغانی سردار بزرگ مهدی خلیفه عباسی

را که مانند کوهی در برابر او قد علم کرده بود از پا در آورد و کشت و بالنتیجه با ضرب شمشیر این جوانمرد اصیل ایرانی لشکریان عرب تارومار شدند و خبر شکست آنها در اقصی نقاط کشورهای اسلامی آن زمان پیچید و از خود گذشتگی و دلاوری يك نوجوان طبرستانی در راه حفظ استقلال میهن و زادگاه خود برای چندمین بار دولت غاصب عباسیان را به تحیر و تعجب و درعین حال بتحسین واداشت .

جنگ فراشه

وقتیکه خبر قتل سالم فرغانی و پراکنده شدن لشکریان وی به مهدی خلیفه عباسی رسید سخت برآشفته و دراندیشه شد پس از بحث و تبادل نظر بامشاوران خود ده هزار مرد جنگی به سرداری یکی از امیران درگاه خود بنام فراشه بطبرستان گسیل داشت و نامه‌ای نیز به خالد برمکی که بنمایندگی خلیفه درری اقامت داشت نوشت که فراشه را مدد کند و از هیچگونه کوششی در راه انجام مأموریت وی دریغ ندارد .

بهمین علت درشهری نیز مردان مجهزی بهمرهان فراشه ملحق شدند . فراشه راه نور (لاویج تنگه) را برای حمله بطبرستان در نظر گرفته بود ولی بمنظور اغفال در راه کندوان و فیروزکوه تظاهراتی بعمل آورد .

و نداد هر مزد عده‌ای را در این راه بنگهبانی گمارد ولی جاسوسان وی از ری خبر آوردند که قوای عرب از راه لاویج کوه بطبرستان حمله خواهند کرد .

و نداد هر مزد فرمانده قوای مجهز طبرستان دستور داد که هیچیک از افراد سپاه طبرستان جلوی لشکر فراشه ظاهر نشوند تا فراشه و همراهان وی در پیشرفت بسوی طبرستان بواسطه نبودن افراد و مانعی دلیر شوند .

در ضمن تدبیری اندیشید و دستور داد چهار صد بوق و چهار صد طبل تهیه و آماده کردند و چهار هزار نفر از زن و مرد کاری طبرستان را نیز آماده کرد و هر يك

را يك تبر و يك اره داد و آنان را در دو طرف دامنه دره لاويج تنگه در راه نور که محل عبور لشکر فراشه بود گماشت و یاد آورد که من قبلاً با صد تا چهار صد مرد جنگی بیرون خواهم رفت و خویشتن را بفراشه و همراهانش خواهم نمود چون ایشان مرا با این افراد کم ببینند بما روی خواهند آورد و ما نیز پشت بر گردانده داخل دره میشویم شما همچنان در بالای دره صف کشیده و از هر دو جانب خاموش باشید تا آنان همگی درون کمین آیند و من نیز بمحض ورود همه آنها بداخل دره طبلی فرو کوبم و شما چهار صد بوق و چهار صد طبل را دفعهً ابتدا در آورید و چهار هزار درخت بالای دره که قبلاً با اره و تبر بریده و آماده شده است بر سر آنان فرو اندازید بطوری که هیچیک از آنان نتوانند از کمینگاه بیرون روند البته همه بندیان توسط مردان مسلح دیگری که قبلاً آماده شده اند از دم تیغ مرگ خواهند گذشت .

عاقبت و نداد هرمزد با نقشه و برنامه تنظیم شده قبلی فراشه و افراد سپاه او را بداخل دره کشانید در این موقع با اشاره فرمانده مدبر طبرستان چهار صد دستگاه طبل و شیپور مانند صاعقه‌ای رعد آسا سکوت جنگل را شکست و چهار هزار درخت کهنسال بالای دره بهمراهی سنگهای گران بر روی سر لشکریان عرب فرو ریخت و مردان جنگی عرب سراسیمه و متحیر با حالتی مجروح و مفلوک در حدود دو هزار نفر از دم تیغ دلاوران میهن پرست طبرستان گذشتند و بقیه نیز امان خواستند و تسلیم شدند .

فراشه فرمانده لشکر عرب نیز دستگیر شد و سپس طبق دستور و نداد هرمزد در برابر چشمان ذوق زده مردم طبرستان او را گردن زدند .

تعداد لشکریان طبرستان در این جنگ چهار هزار نفر بود در صورتیکه لشکریان عرب از ده هزار نفر متجاوز بودند .

از صحنه‌های بسیار شگفت انگیز و عبرت آموزی که در قیامهای ملی مردم

طبرستان بچشم میخورد شرکت زنان شیردل این خطه در کلیه قیامها و جنگهای خونینی است که پی در پی در آنجا بوقوع پیوسته است .

زنان غیور و وطن‌پرست این سامان بدون کوچکترین ترس و وحشتی دوشادوش مردان جنگاور خود در مقابل دشمنان ملک و ملیت خود صف‌آرایی نموده و بمبارزه پرداختند .

در جنگ فراشه زنهای طبرستان مانند جنگهای دیگر شرکت داشتند و نواختن طبل و شیپور و ایجاد وحشت در بین لشکریان به‌په‌د آنان محول شده بود که خوشبختانه با کمال سر بلندی در انجام مأموریت خود موفق و کامیاب شدند و صحنه‌های درخشانی از مدافعات افتخار آمیز میهنی مردم شکست ناپذیر ایرانی را در سینه تاریخ نهضت‌های ملی ایران ثبت و جاویدان نمودند .

بطوری که مورخان نوشته‌اند اسپید شروین و یارانش در جنگ فراشه شرکت نکردند ولی پس از شکست اعراب وی نیز بجهنگیان طبرستان پیوست و از غنائم حاصله بهره‌مند گردید .

خبر قتل فراشه و پراکنده شدن افراد او به مهدی خلیفه عباسی رسید این دفعه با کمال یأس و نومیدی مرد بد سیرت و ظالمی را بنام روح بن حاتم بطبرستان فرستاد وی آنطوری که باید کاری از پیش نبرد پس از آن خالد بن برمک را به جانشینی او برگزید .

خالد باوندادرمزد بنای دوستی و صمیمیت را گذارد و کوهستان آن نواحی را باو باز گذاشت .

در حقیقت یاران او بر عمال خلیفه مسلط بودند تا اینکه خالد بن برمک از طرف خلیفه معزول گردید .

در اینجا نقل واقعه‌ای که در موقع عزل خالد در مازندران بوقوع پیوسته است بی مناسبت نیست .

بطوریکه در تاریخ طبرستان (۱) مسطور است پس از وصول فرمان عزل وقتی که خالد آمل را ترك میگفت یکی اهالی که گویا از خالد بن برمک ناراضی بود گفت: الحمدلله از ظلم تو خلاص شدیم این گفته بگوش خالد رسید خالد دستور داد آن مرد را که بازاری بود بیاوردند گفت اگر از ولایت شما معزولم کردند از انتقام تو کسی مرا معزول نکرده است دستور داد فی المجلس آن مرد را گردن زدند.

بعد از خالد بن برمک خلیفه عمر بن العلاء را بطبرستان فرستاد عمر بن العلاء با ونداد هرمزد راه خصومت پیش گرفت و بتدریج کوهستان را از او باز ستاند بطوریکه ونداد هرمزد در پیشدها مخفی شد.

تاروژی یکی از اقوام ونداد هرمزد را گرفتند و نزد عمر بن العلاء آوردند نماینده خلیفه دستور داد او را گردن زنند مرد گفت مرا امان دهید تا مخفی گاه ونداد هرمز را بشما نشان بدهم پس برافشاد و در پیشه‌ای ایشان را گفت شما در گوشه‌ای بایستید تا من بروم و ببینم در کجایند بعد شما را خبر کنم آن مرد رفت و ونداد هرمز را از ماجرا آگاه ساخت ونداد هرمزد و یاران وی کمین کردند و آن جماعت را از دم تیغ گذراندند.

عمر بن العلاء از آن معرکه جان سلامت در برد و فرار کرد چون این خبر به مهدی خلیفه رسید بر او خشم گرفت و تمیم بن سنان را بجای او بطبرستان فرستاد. تمیم بن سنان نیز چون احساس کرد از عهده ونداد بر نمی‌آید با وی صلح کرد. پس از آگاهی از این جریان خلیفه یزید بن مرثد و حسن بن قحطبه را بطبرستان کسبیل داشت.

یزید بن مرثد و حسن بن قحطبه با ونداد هرمزد جنگها کردند و بسیاری از مردان وطن پرست ونداد هرمز را کشتند و جمله ولایت طبرستان را در تصرف گرفتند ولی بخود ونداد هرمزد دست نیافتند و او با تنی چند در پیشه‌های طبرستان متواری گردید.

تا اینکه خلیفه پسر خرد موسی بن مهدی ملقب به هادی را بگرگان فرستاد و نداد هر مزد پیش او رفت و هادی مقدم او را گرامی داشت و به یزید نوشت که کوهستان را به و نداد هر مزد مسلم دارد.

هادی از گرگان کوچ کرد و بعراق رفت و از عراق عزم بغداد داشت و نداد - هر مزد را همچنان با خویش میبرد در راه خبر وفات مهدی باو رسید با عجله ببغداد رفت و بخلافت نشست.

و نداد هر مزد در بغداد بود و پس از مدتی ونداسفان برادر کبوتر و نداد هر مزد دستور داد شخصی بنام بهرام بن فیروز را که در گرگان بدست خلیفه مسلمان شده بود گردن زدند.

این خبر به هادی خلیفه عباسی رسید خلیفه دستور داد و نداد هر مزد را بیاورند و بقصاص آن مرد بکشند و نداد هر مزد گفت من همواره در اختیار خلیفه هستم و کار کشتن من فوت نخواهد شد و کشتن برادر بی گناهی برای جرم برادرش اجرای عدالت نیست من برای این کار راه حل بهتری در نظر دارم و آن این است که مرا بطبرستان فرستید تا سر مجرم حقیقی را که برادرم ونداسفان باشد برای خلیفه بیاورم این پیشنهاد خلیفه را خوش آمد و دستور داد تا او را به آشکده برند و سوگند دهند و نداد هر مزد عازم طبرستان گردید ولی پیشاپیش به ونداسفان خبر داد که بگوشه ای از طبرستان رود و هرگز بنزد او نیاید زیرا چنانچه او را ببیند در اجرای سوگند خود اجبار دارد سر او را از تن جدا کند و برای خلیفه بفرستد ولی مدتی نگذشت که هادی خلیفه عباسی وفات یافت و نوبت خلافت به هارون الرشید رسید (ربیع الاول ۱۷۰ هجری) وقایع بعدی سرزمین تسخیر ناپذیر طبرستان و همچنین قیامهای استقلال طلبانه دیگری که در ایالت‌های ایران بوقوع پیوسته است در صفحات بعدی این تألیف بیان خواهد شد.